

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۵۴۷

کتابخانه مجلس شورای ملی	
مجله شرح مبیت باب	
مؤلف: عبدالحق بن محمد بن محمد بن محمد	
موضوع: ...	
شماره ثبت کتاب	۶۴۸۹۶
شماره قفسه	۴۸۳۰

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۴۸۳۰

۶۸۳

٤٥٢

٤١٢

١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠

مجلس
٧٢

١
٢
٣
٤
٥
٦
٧
٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠

مجلس
شار

نقش - فهرست شده
٨٣٠



جلوه برار باشد و لهذا آن نسخه برنج آمار همچنان در اصل صواب
 شد عطر سار خارج بر دیا کشته هر کاب قبل از آن در نشی
 در انالیم جهان شایع و مستقیم شده چنان حضرت مؤلف در تکریر قواعده
 آن کتاب سخنان و بیدار نوعی اعتقاد نموده تربیت اصول و مهارت
 مسائل اعتقاد نموده گاهی بخاطر این غیر خود را میگردانید به معنی عبارت
 و توضیح اشارات هم بزبان فارسی شده حرمت نماید که فریب
 و بعد مبتدیان و مستحق از فوائد مضایق آن مستفید گردند اما دست و این
 زمان درین باب تاخیری بر روی عزیمت این غیر مفتوح میدانست
 تا اشارات یکی از مضامین دیگر که اعتقاد امر او واجب بر منصف با مضامین
 آن عزم اقتران یافت با الهام و دره جامع غیر متوجه گردانیده مقاصد آن
 کتاب با علی سبیل تحقیق و القیل بعبارة که خاطر فائز آنچه احتیاج از
 اهل وقت بادا آن سالی سر منقذ و تدویر و تخریر کرده و اکثر ارباب
 از الفاظ معلومه آنچه احتیاج شرح و بیان میداشت پیش از
 از مشروح مقصود تعریف و تبیین آن اشتغال نمود و در مسای
 قواعد

قواعد و مباحث نفیس آنچه در محل مناسب هر مقام دید با کمال
 قواعد اصلی مضامین و معنی که دانید از مباحث نهایت نیز آنچه نزد ارباب
 هر موضوع داشت با یاد آن را میت اهتمام بر اخذ داشت و چون بعضی
 از اصول حکما و فروع فضلا که در اقلین مشهور و حواشی بر قواعد آن
 مقصدی اقامه بر این اهدیه شده و آن اعیان از رعایت این قاعده
 نتفاده گشته با در تمام مبرمتره اند غیر در هیچ احوال متغیر گشته
 طریق مکمل تبیین مسکون داشت و از فروزیات و لوازم و مستلزمات
 دقیقه و تذکره داشت و با کرم ارباب دانش و آن است و امید
 با مشافقت اصحاب پیش نهادی که در دو مقصدی این معنی و تالیف
 را که بخیر و قدر است و ثقیل است و درین باب منصف در بیان
 نه بیند و آنچه سبب و سیاق که از لوازم ذاتی انسان است
 از صواب صواب الخراف یافته بآن مقتضای فواید منصف و اصل
 فاجره علی الله در تفسیر آن بگویند و الا بیل غفوا غافض بپوشند
 و پیش از مشروح در مقصود و مقصد مشتمل بر تعریف بعضی

مسطح که در ساحت اوج کره بدان اعتبار افتد ایراد کرده
 می شود و گفته هر چیزی که قابل شارت است بود اگر قابل انعام نباشد
 مطلقا آنرا نقطه و اگر لذات قابل انعام باشد در یکجه که طول است
 منقسم شود پس آنرا خط گویند که در وجه که طول و عرض است
 منقسم شود سطح و بسط گویند و اگر در هر سه جهت که طول و عرض
 و عمق است منقسم شود آنرا حجم گویند و نهایت جسم بالذات
 باشد لا محاله و نهایت خط متناهی الوضیع نقطه باشد و نهایت
 سطح متناهی الوضیع بالذات یا خط باشد یا نقطه و خواستیم
 حقیقی است که طرف او سائر اعدادی خود باشد از آن مستقیم
 چون در امتداد شعاع بعروض شده یا اگر چون انعطاف در نقطه
 از هر دو ای از اجزای او بود و نقطه از هر دو ای دیگر متعلق شود و هر
 که مدور من شود سطح مستوی سطح است که در جهت طول و عرض
 بر او خط مستقیمه اخراج توان کرد یا اگر هر دو نقطه که بر او مدور
 شود و هر دو آن کره بدان آن دو نقطه خط مستقیم که در آن سطح باشد

خط مستقیم حقیقی است که در داخل آن نقطه خط مستقیم
 بآن خط کشند بر مساوی باشند و سطح مستوی که تمام
 باین خط باشد آنرا دایره گویند و آن نقطه مرکز آن دایره
 و هر یک از آن خطوط مستقیمه نصف خط آن دایره و خطی
 مستقیم که مرکز آن دایره در دو جهت بجهت منتهی شود آنرا قطر گویند
 و آن خط محیط دایره گویند و هر خط مستقیم که دایره را
 به دو قسم کند آنرا وتر گویند و هر قسم که از محیط دایره جدا کند آنرا
 قوس گویند و سطح را قوس و وتر بآن محیط باشد قطعه
 دایره گویند هر قوس از ربع محیط کمتر بود مقدار نصف ربع را بآن
 قوس تمام آن قوس گویند و خط مستقیم که در داخل
 آن نقطه فرض توان کرد که جمیع خطوط مستقیمه که از این نقطه
 بآن سطح کشند متوای باشند و جسمی که محاط باین سطح باشد
 کره گویند و آن نقطه را مرکز کره گویند و هر یک از آن خطوط
 را نصف قطران کره و جنم سطح مستوی قاطع کره شود

فرض توان کرد که هر یک از آن نقطه

که شد و لا محاله دایره قطع حادث شود پس مرکز آن دایره
 همان مرکز دایره اولی که بود و الا صغیره و سطح مستدیر بر معانی
 دیگر نیز اطلاق می کنند بجز از آن جهت سطح است که یک تنه
 از نقطه باشد و یک تنه است از محیط دایره بر وجهی که محیط
 مستقیم که از آن نقطه باین محیط کشند همه درین سطح باشد
 و چنانچه اگر خط این سطح مذکور دایره مذکور باشد
 مخروطی است که مرکز آن دایره را قاعده مخروط و خطی را
 که داخل باشد میان مرکز دایره و رأس مخروط مسمی
 مخروط که تیر زادی سطح و آنرا دایره بسیط نیز گویند
 و اینست که حاصل شود و منتهی سطح را نیز دیگر
 نامی خط که در نهایت این سطح باشد و هر یک از این
 دو خط را ضلع آن زادی گویند و خط داخل این ضلعین
 را دوتران زادی خوانند پس اگر ضلعین بر وجهی باشد
 که چون هر یک را که از آن کشند باین ضلع دیگر دیگر محیط باشد

زادی

برای زادی مساوی این زادی آنرا قائمه و محدوده گویند و هر یک
 از ضلعین خود باشد بر این دیگر دایره بود و چون سطحی گویند
 را دایره و دایره که در خط مستقیم بر زادی اعظم از قائمه
 متعرج بود و اصغر حاده متوازی از خط است و آنها اند که جمیع الباقی و نقاط
 معروضه یک خط از آن دیگری است و می باشد و بر این قیاس
 است متوازی از سطح و در این نقطه از خط یا سطح قرار است
 و اصل منتهای که هیچ خطی خارج نشود از آن نقطه باین خط باشد
 اقتضای این خط نباشد و در سطح ضلعیت مستقیم که محیط باشد
 هر خط مستقیم در آن سطح که طاقی او شود زادی قائمه و سطح متعرج
 طع بر دایمی قائمه عبارت از سطح ملاصقت بر وجهی که از هر نقطه
 فصل شریک آن سطح که در دایره اخراج کنند بر آن فصل شریک
 که هر یک در سطح محیط باشد آن دایره و محدوده زادی قائمه باشد
 و اگر محیط زادی قائمه نباشد آن در سطح مایل باشند بر یکدیگر
 مثلث سطح است که سه خط بر آن محیط باشد و آن خطوط را اضلاع

مثلث گویند و هر دو ضلع را که اول اختیار کنند و ساق مثلث گویند
 و آن مثلث را قاعده مثلث و ضلع منتهی به مثلث
 سطح مستوی آن بود که خط مستوی مستقیم بان محیط
 شود و مثلث سطح آن گویند و قوس از دایره عظام بان محیط بود و در
 آن مرکز هر یک از نصف دایره که بود و مرکز سطح مستوی قائم
 الزا یا که چهار خط مستقیم متساوی بان محیط بود و خط مستقیم
 که در اصل باشد میان دو زاویه متقابل از قطر مربع گویند
 هر که که از اجزای آن محیط اللفک بود اگر مستقیم بود و از اجزای آن اللفک
 گویند و اگر مستقیم یا خم و صفت با خم یا یافوت بود و هر که در سطح
 مستوی مستوی بان محیط بود از آن فلک خوانند و حکما در
 هر دو نقطه فلک اشارت کرده اند و بعضی محیط را بعضی سطح
 همه فلک اعظم است که محیط با فلک دیگر است و بر آن فلک گویند
 سنت و فلک البروج پس فلک مشتری پس فلک زحل پس
 فلک شمس پس فلک زهره پس فلک قمر و فلک صفت گویند و اگر
 پس فلک زحل

بسیار

بسیار گویند و باقی تا که بر فلک البروج اند و ثابت و چرخ زهره بر
 نفس جوف حرکت کند و یکدوره تمام کند از هر نقطه که بر سطح آن کره
 فرض کنند سواى نقطه معین متقابل دایره بر سطح کره حادث
 شود و از آن نقطه گویند و هر یک از آن نقطه ثابت را قطب آن کره
 گویند و مدار سیاره را که بعد از قطبین است و سیاره بعد منطقه گویند
 قطب دایره نقطه است در سطح کره که جمع خطوط مستقیم
 که از آن نقطه به محیط دایره کشند متساوی باشد
 جیب مستوی بر قوس خود راست داخل دایره که از
 یک طرف آن قوس خارج شود بر قطر که دیگر طرف آن قوس
 گذرد و آنچه مشهور است که عمود نصف و تر نصف آن قوس
 بود و مخصوص است بحسب قوس که افتد از نصف دایره باشد ربع
 دایره را که در نصف قطر است جیب اعظم گویند و آنچه
 از قطر میان جیب قوس و طرف آن قوس باشد آنرا جیب
 معکوس و سهم آن قوس گویند و چون قوس نقطه بدر کشند

دارد نقطه الف م و در سر فاعده و قطعه افواج کنند خوا
 داخل دایره و فاصله بعد از افواج فاعده آن عدد را جیب تربیت
 هر یک از آن دو قوسی گویند جیب زاویه جیب دوسر است که
 مقدار آن زاویه باخ و مقدار زاویه مستقیم الفصاحی که
 مرکز آن راس زاویه باخ و مقدار زاویه سطح کوه ضایع
 ادا در دایره نظام یا خ قوسی است یا بی الضمین از دایره
 و طریقه قطب آن راس زاویه باخ نسبت قیاسی کمیته یکی
 از دو عدد یا مقدار متجی است یا کمیته آن دیگری و منسوب
 مقدم گویند منسوبیه ای که از بعضی مناسبه است بلکه اطل
 اشان شاخ باخ یا فروع و فروع بعد که ثالث رابع باشد یا فروع و از
 افواج را و بدین سبب است که نسبت مقدم یا مقدم گیرند
 دانی با تالی تقطیر نسبت است که بگیرند نسبت مقدم مقدم
 جزیی با تالی قدر نسبت است که بگیرند نسبت مقدم یا فروع
 بر تالی عکس نسبت است که تالی را مقدم سازند در نسبت

و مقدم

و مقدم را تالی قریب عدد بر عدد و در تقطیر عدد است که
 نسبت آن یا یکی از آن دو عدد چنان نسبت آن دیگر باشد
 دیگر را مقرب گویند و دیگر را مقرب فیه دان عدد حاصل
 حاصل قریب قسمت عدد و در تقطیر عدد است که نسبت آن باشد
 چنان نسبت عدد حاصل باخ و ثبوت و عدد اول را مقدم گویند و ثبوت
 مقدم البه گویند و آن عدد حاصل را خارج قسمت و چنان عدد را بقس
 او ضرب کنند حاصل قریب را هر یک از اعداد که بینه عدد آن حاصل فروع
 اینست آنچه مناسب نزد هندویر کتاب بان بعد از این شروع کنیم
در مقصود و الله قال المصنوعه المصنوعه انما یفترانه بطلان امرهم
 اما بعد از این مختصر است در معرفت اسطلاب شد بر نسبت یا ب لغت
 اسطلاب بقی است و بعضی از آنها بیدل کنند که شمار و بعضی
 تقاضای فروع و الله که معنی آن ترا در اقسام است و از آنها است
 که بعضی آن کرده است بر و دانند که اسطر ترا و است و لای تقاب
 و بعضی تقاضای ابی مکان سطو را است که اعداد او ابی مکان

خطی است که حاصل دو در لغت برمان اسطرلاب است و معنی
 او اینست که اگر از یک خطی است آنچه بقدر انباشته باقی بماند
 و اندک اسطرلاب است و نام هر یک حکیم است که اسطرلاب
 اضلاع او است و شرح مقامات هر یک از این طرق نقلی آورده است
 که چنانچه در این خطها در سطح مستوی رسم شده است هر یک از اینها را که
 که رسم شده است و در جاب گفت اسطرلاب و درین سبب اسطرلاب
 گفته و رسم و این خطها در سطح اسطرلاب بدان طریق است که سطح مستوی
 ماس یک از خطین یک خط حکم فرستد پس خط دیگر خطی که خط مستوی
 شود بجهت دایره از دایره ای که در خارج شود به سطح ماسی که به خط
 آن دایره کشیده شده نام کند از بعضی دایره و در آن خط مستقیم علامت
 و در بعضی دایره چنانکه در علم سطح گفته است پس بر این سبب
 مرا از ادوات آن دایره خط استخراج کنند و آنرا خطوط سطحی و سطح
 نقل کنند پس هر فرضی ماس سطح مستوی شده باشد تا خطی که
 از این سطح اسطرلاب نشان گویند اگر فرضی ماس آن بود باقی

بروز

نیزه اگر اسطرلاب نیزه گویند و مشهورترین سطحیات این نوع اسطرلاب
 است اول در معرفت اوقات و خط و در اسطرلاب مراد از
 آلات این اسطرلاب است و از خطوط مستقیم یا اگر فرض باشد
 باستقامت شد خطوط ساعات معوج و مراد از دایره خط مستوی است
 خواه تمام و خواه ناقص آنچه علامت در دست خط بود و قائده علامت
 اینست که سطح اسطرلاب بر سطح افقی قائم باشد بر دایره نشان جز
 معلوم شده است که اوقات باطل نمایند بر عالم برست خط مستقیم
 که بود باشد بر سطح افقی پس خط علامت است که بر سطح اسطرلاب
 معقل باشد این علامت نیزه معقلی که اسطرلاب بدان خط مایل
 بود بر این خط علامت برستقامت خط اسطرلاب است و آن در سطح
 اسطرلاب است بر سطح اسطرلاب قائم باشد بر سطح افقی بر دایره قائم
 شکل حکیم مقلاد در علم برستقامت باصول و قائده علامت
 اینست که اسطرلاب مشبث علامت نشود و فرض بر وجهی که در خط
 انباشته آنچه علامت در دست است از آن گرفته گویند و در لغت خط علامت

جره خوانند چنانکه در باب معدل النهار را که منطقه فلک است
 افراسمعدل النهار گویند چه در باب جره ثانیة در باب معدل النهار است
 و نیز اسلاب نیز نیست چه و خط مستقیم متقاطع بر دایره ثانیة
 کشیده باشند و بر موضع تقاطع آن خط دایره جره باشد چنانکه
 در علم سطح معنی است که از جانب علاقه ای از خط علاقه خوانند
 خط مسطرات را گویند و دیگر خط دایره شرق و مغرب و دویست
 فخریب ظاهر شود و بعضی خط علاقه را که بر پشت اسطیلابی دیده
 اعتبار تحقیقی کنند خط انقباض سبب انقباض او سطح آن
 و آن خط دیگر خط انقباض ثانیة سطح آن است و دیگر بر پشت
 کشیده بود بدین خطها چهار قسم است و در کشف دیگر خط شرق
 و مغرب سبب بر دایره بر گردان دایره منصف آن است و هر
 منصف از خط مسطرات است و در است که قیاس شده از منصف
 خط شرق و مغرب بان خط پس باستبانة سطح نیست نه باشد
 اصول هر یک از این و بود منصف یک منصف از منصف دایره باشد

و هر یک از این و بود منصف یک منصف از منصف دایره باشد
 و نیز دایره ثانیة در باب معدل النهار است و نیز اسلاب
 نیز نیست چه و خط مستقیم متقاطع بر دایره ثانیة
 کشیده باشند و بر موضع تقاطع آن خط دایره جره باشد چنانکه
 در علم سطح معنی است که از جانب علاقه ای از خط علاقه خوانند
 خط مسطرات را گویند و دیگر خط دایره شرق و مغرب و دویست
 فخریب ظاهر شود و بعضی خط علاقه را که بر پشت اسطیلابی دیده
 اعتبار تحقیقی کنند خط انقباض سبب انقباض او سطح آن
 و آن خط دیگر خط انقباض ثانیة سطح آن است و دیگر بر پشت
 کشیده بود بدین خطها چهار قسم است و در کشف دیگر خط شرق
 و مغرب سبب بر دایره بر گردان دایره منصف آن است و هر
 منصف از خط مسطرات است و در است که قیاس شده از منصف
 خط شرق و مغرب بان خط پس باستبانة سطح نیست نه باشد
 اصول هر یک از این و بود منصف یک منصف از منصف دایره باشد

مدار السطحان و دایره دیگر که بر روی یکدیگر کشیده باشند در مرکز
 آن دایره مرکز محیطه باشد و مرکز آن دیگر برینا باشد و یک
 قطاع آن دیگر برینا باشد و اگر محیطه تعیین بود مرکز هر مرکز محیطه بود
 و بعضی از آن نام و بعضی نام این بنا بر کیفیت و در اسطلاب شما
 بر ملا که عرض محیطه در تمام محیط ملا باشد یا بیشتر اقل
 و مقطر است فوق الارض و دایره نام باشد و اطلاق و اگر برین
 برسد چنانچه است از او دایره مقطر است خوانند و دایره آن دایره
 که بر ملا بود و دایره دایره دیگر مقطر است و ملا و دایره
 متعارفند و ملا و اقل موازی اقل پس در دایره فوق الارض باشد
 از مقطرات اقل کونید و اگر دایره تحت الارض باشد و باقی
 الخطات بود در مقطر و رفته و هم و دایره را کونید که برین یکدیگر باشد
 و آن بر تمام فوق الارض باشد و باقی محیطه تعیین قسم که در دایره گسی
 بود فوق اقل در بعضی معلق تحت الارض نیز بر کشیده و اگر برین
 هر دو دایره بود مرکز او علامت ملا کرده باشند آنرا سمت از آن

چه نقطه که در اسطلاب نیز سمت الارض است و در فوق دایره
 باقی سمت الارض از ملاک طرف خطیست در جانب فوق که از مرکز
 عالم خارج شود بر استقامت قیامت مشخص که نام باشد بر سطح
 سطح ملاک اعظم باشد و مقابل آن نقطه راست اندم خوانند و آن
 بعضی کان کرده اند که مرکز دایره سمت الارض خط است چه در
 استقامت خطیست که از مقطرات و اقل نقطه سمت
 الارض باشد که مرکز محیطه متعارفند و چه باشد که آن حکام مرکز
 نقطه سمت الارض بود و آن نیز بر مرکز دایره نام و اگر متعارف از اقل
 مشرق و مغرب خوانند چه نیز از دایره اقل است و آن عطیه است
 در ملاک اعظم که بعضی از سمت الارض سمت اندک باشد و بعضی از اقل
 حقیق خوانند و دایره که عاقل سطح الارض بود از جانب فوق
 موازی اقل حقیق از اقل خوانند و بعضی از بعضی دایره را
 که کشید که مرتب شود از ران خط که از بعضی خارج شود عاقل
 ارض و مشرق و سطح ملاک اعظم و اقل دایره دایره در تحت است

نقطه سمت الارض

و تقاطع عرض خوانند خط مشرق و مغرب و خط استوا را گویند
 و تشریح خط مشرق و مغرب بجهت آنست که بدو نقطه مشرق
 مغرب که زود و بجا استوار بجهت آنکه منصف خط اراتت و نیزه
 افقی خط استوا است و خط استوا در سطح ارض عظیمه است
 بر همان ذات معدل النهار و آنرا خط استوا بدان سبب گویند
 که در آن تقاطع همیشه در میان کوکب برابر ظهور یافته تقریباً
 و افقی خط مشرق و مغرب نیزه و قدر مشترک میان افقی خط
 استوا و سطح نصف استلاب جنوبی در فی السطح بر مخرج است
 و آنی بعضی گمان برده اند که نیزه خط استوا است در کره ارض
 و نیزه و قدر مشترک است میان دایره معدل النهار و دایره افقی
 خط است است از آنکه یک نیزه که یکجا است بود خط نیزه
 و دیگر نیزه که یکجا است چپ بود خط مشرق و همچنین افقی خط
 و مشرق که بعضی یک نیزه از افقی که تا طرف راست خط استوا
 است و بود و آنرا افقی مغرب خوانند و آن دیگر نیزه افقی مشرق

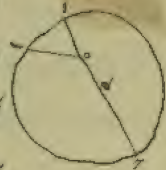
در میان نقطه اراتت حد و نوشته باشند از هر دو جانب
 خط وسط استوا ابتدا از افقی نیزه انداخته به نسبت الماس
 بر روی نصف استلاب خط را به جبهه که سمت راست باشد از افقی
 تا جبهه و بر جبهه غایت ارتفاع سه سطران بود و نیزه افقی خط
 در استلاب مختلف بود در هر سر شش شش میزدند و در
 نقش بر سه و در هر سر شش و در هر سر شش و در هر سر شش
 ده ده و در هر سر شش و در هر سر شش و در هر سر شش
 که هم حد است و هم حد و حد و حد و حد و حد و حد و حد
 استلاب تمام فضا است تا جبهه که به نسبت است یکده سه
 که این اعداد افقی است و از هر دو جانب که افقی خط مشرق و مغرب
 از آن صحیح بر روی این و آنی بعضی گفته اند که در فی السطح
 نقطه اراتت در استلاب سه سطران ده باشد و در هر سر شش و در هر سر شش
 جبهه خط استوا خط است و با استلاب که در آن سمت است
 مخرج و باشد بر تقدیر است که افقی از نقطه اراتت تا جبهه

با بر یک از آنی و در اعظم ابتدا گفته قاطع شست و مغرب بر قوم
 سزنده در آن آید باشد و گاه بود که ابتدا از دو طرف تقاطع خط
 وسط است و در اعظم کنند اگر آن در ابرقون ارض باشد و از
 دو طرف تقاطع خط وسط ارض در اعظم اگر گشت ارض باشد و با
 تقاطع خط نصف النهار و اقیانوس سزنده در آن آید باشد و با
 در اعظم باشد و نیز از آن و ابرقون تحت ارض گشته تا در اعظم
 جنوب بر قوم ارض تقاطع نشود و در آن صورت که عرض صغیر باشد
 میل کند باشد و اگر بر قوم ارض گشته در اعظم جنوب همه تقاطع
 طبع شود و نیز از آن است که تقاطع این دو دایره است از آن جهت
 با آن دایره که عرض او زیادتر است بود نقطه سمت ابرقون
 و سمت در اعظم جنوب و در آن دایره واقع شده است از آن جهت
 باشد که تا عرض او بر شود و در آن دایره تمام بود که در اعظم
 باشد و بالحقه این بر قوم بر سطح حلقه نشود بود که این دایره طرف
 سطح آن حلقه بود و از حلقه ابرقون و تقاطع ابرقون خوانند به نبرد حلقه

ابری

ابرقون و تقاطع ابرقون خوانند به نبرد حلقه ابرقون است در فلک
 و آن اعظم است در فلک ابرقون که بر مجازات حلقه فلک هشتم
 باشد و بداند دایره عرض طبع است در فلک ابرقون که بر دو قطب
 فلک هشتم گشته و در چون شش دایره عرض حلقه ابرقون را بر
 دوازده قسم مساوی کنند و هر یک از آن دوازده قسم را
 ابرقون یا معلول النهار با الزوده فلک ابرقون بدوازده قسم شود
 و هر یک از این کوه دوازده قسم ابرقون یا بر قوم کوه و نام
 ابرقون نام صورتی شده از صورت دوازده گانه منطقه ابرقون که
 همین تقسیم آن صورت از آن قسم بود و بواسطه اتفاق
 این صورت در آن قسم بوده و بواسطه اتفاق این صورت آن
 قسم نام آن قسم تغییر نموده و اسماء این صورت در باب
 ابرقون این شده است و تقاطع این دوازده قسم نیز در مکتب
 رکاب را بدین سبب از این کوه کوه ابرقون در حلقه قرار
 بود و هر یک از این حلقه با فرجه شش شش در سه سر و سه

در تمام است و کوه و دایره ارتفاع آنقدر است و راه



صغیر شیراز کتاب

[illegible]

وقت الحزن
في هذا الزمان
ابن حيدر

موازنه دست بشکریست به ششم اولی اصول و ک
 موازنه ط بشکریسم از مقاله عا و حشر و جمع این
 خط و در یک سطح است پس زاویه ط و ر یک
 مساوی باشند بشکریست به ششم مقاله و با سبب
 بشکریسم اولی اصول و در زاویه ط و ر یک و هم مساوی
 باشند پس بشکریست به ششم مقاله چهارم از مساوی
 اصول نسبت بر ط جیب ارتفاع وقت چنانچه نسبت
 باشد به نصف و نسبت ارتفاع با م جیب جیب
 و در اعظم از ح جیب فقط به نصف و نسبت به
 جیب ارتفاع نصف النهار اعظم باشد از قوس ارتفاع و نسبت
 این باشد به ششم که هر نقطه که بعد باشد از نقطه ارتفاع و از
 باشد از ارتفاع نقطه اقرب خواه شتر خواه غریب اگر مدار
 ابد الظهور باشد سطح مدار را اخرج کنیم تا مقاطع سطح
 شفو و بطریق مذکور بر باشد با نام رسیده و در آن انشای نموده

صفت ارتفاع
 با و ک
 ح

پس موازنه ارتفاع
 نصف النهار اعظم
 از قوس ارتفاع
 ح

به سبب ارتفاع وقت باشد که در آن اتفاق مدارات قوس از سطح افق
 برزه یا ارتفاع بشکریست به ششم اولی اگر خواه دو سبب
 دو مورد مذکور بر سطح افق موازنه باشند و غیره که هم که در متن
 مذکور است علی الاطلاق نیست بویک سطحی باشد چه در کواکب
 انبساط باشد که با سطح حرکت خدا و ارتفاع بعد از یکدیگر
 شتر باشد و در اینجا غریب و بهر از نقطه و برین مقام گفته اند
 که در مثلث یک ضلع او تمام ارتفاع نصف النهار باشد و یک ضلع
 ارتفاع وقت و یک ضلع قوس از مدار از این نقطه ط و در نقطه
 قائمه باشد و از این نقطه ط مدار با دایره ارتفاع وقت ط و در
 ارتفاع نصف النهار که در مدار است از غریب از تمام ارتفاع وقت
 که در قائمه است پس ارتفاع نصف النهار اعظم باشد از ارتفاع
 وقت و این بعضی از این مقدمات حلال باشد که در کواکب
 مذکور کرده است و در واقع این مطلب حق و غیره باشد که بر این
 وجه مخصوص است با آنکه مدار نسبت از سطحی که در مدار کواکب

ح

رسالة

محرره: انچه در نقد و مباحثه
پایان یافته است

ایک

سبب آنرا برین نوع تقدیم نموده ایمین مقطره ارتفاع شرق
یا مشرق از مقطورات سیفی که عرض او موافق عرض ارتفاع باشد
یا اگر ارتفاع مشرقی بود از این جهت که در آنجا باید راست
یعنی در این خط نصف النهار و دیگرانه بر ارتفاع مشرق
که در این باره یکی مشرق مقطره این یکی باشد در اسطرلاب و دیگر
میشتم بر این نوع است زیرا که در ارتفاع مشرق مقطره
مقطورات که در این باره یکی که در ارتفاع میان مقطره
همه مشرق مقطره باشد از شایسته آنرا در مسکن و در آنجا
مابین مقطره ارتفاع باشد نهاده و نخواهد بود تا وقتی مشرقی که در این
افتاده است از درجه ارتفاع از این جهت که در این وقت بود خواهد
جنوبی باشد و نه شمالی و در این طایفه است چه در ارتفاع مشرق
و مقطورات ارتفاع و چه در ارتفاع مقطره و ارتفاع مشرق در اسطرلاب
وضع آنهاست و غلطی که در این طایفه است و در این
نوع بر این نوع که در ارتفاع افتاده و کوفته باشند بر مقطره

غریب افیس

دانسته است و در این مورد که چهار دین است فرب گشته نه عالم
 این دو چیز از این جهت که این منطقه است قسمت کنند خارج قسمت
 یکی دین بود پس با هر دو از علامت و یوم مقدار یکی از این دو دین که دین
 مقصود باشد شش بخش است که هر یک تا یک خط مقصود که شش که این دو
 افتاده است از منطقه از ربع الف و مخرج آفتاب بود علامت بود که اگر
 نابود است حاجت معلوم شود و یا نیز این قدر موقوف است بر داده اربعه
 اعداد و قناسید آن است که در فنی مقدار شش است که در یکی از
 از اعداد اربعه قناسید مجهول یا نه و آن سه عدد دیگر معلوم از مجهول
 را معلوم توان کرد و طریق استفاده آن قناسید که اگر مجهول اعداد از فنی
 یا نه حاصل فرب و سطح را در یکدیگر بر طرف معلوم قسمت کنند خارج
 قسمت طرف مجهول یا نه اگر مجهول اعداد از سطحین باشد حاصل فرب
 طرفین را در یکدیگر بر سطح معلوم قسمت کنند خارج قسمت سطح
 مجهول یا نه بر فنی در شش روز دهم را بعد اصول بر فنی که حاصل
 فرب طرفین اعداد قناسید هر حاصل فرب و سطحین اعداد قناسید

حاصل

حاصل فرب و عدد را بر یکی از اعداد قسمت کنند خارج قسمت
 آن عدد دیگر یا نه پس است حاصل فرب فرب و چون نسبت
 مخرب نیست است یا عدد و نسبت خارج قسمت یا عدد چنان نسبت
 مقصد ۴ است معلوم علیه پس نسبت حاصل فرب سطحین
 سطحین معلوم چنان نسبت طرف مجهول است یا عدد بعد از تقسیم
 این مقصد میگویند که نسبت عدد یا بین و افزای منطقه از ربع که فنی
 اسطرلاب عدد و حقیقه خود از افزای ربع که سطحین بود که افزای ربع
 است چنان نسبت عدد در حقیقت که از اعداد سطحین باشد
 یا مخرج آفتاب یا عدد حقیقه خود از افزای ربع که سطحین بود تقریباً عدد
 مخرج اسطرلاب عدد افزای ربع عدد در حقیقت که از اعداد
 سطحین یا نه مخرج آفتاب یا سطح معلوم اعداد سطحین است عدد در ربع
 چنان عدد افزای ربع را در عدد در حقیقت معلوم که سطحین معلوم
 فرب کنیم و بر عدد مخرج اسطرلاب که طرف معلوم است قسمت

فرض که ۵۰ حاصل فرب باشد
 بر سطح معلوم چنان نسبت و مجهول باشد
 یا عدد که نسبت معلوم است چنان باشد
 و حاصل فرب ۴

کنیم غرض قسمت عدد در درجات معلوم باشد که اول است
 و بعد المرقعه قمر با با آنست که این قدر تقسیم و تقسیم
 در درجات منطقه از افق از هر دو طرف تا تغییر مقدرات
 باشد که چون ارتفاع معلوم یا در منطقه افتاده باشد
 انساب یا منطقه که یک بار مقطره اولی باید تا دینی
 مقطره که ارتفاع آن در جدول یا در فراه که در جدول
 که بود از اولی آن باشد که ارتفاع آن کمتر باشد یا آنکه ارتفاع آن بیشتر
 باشد هرگز از آن که در جدول یا در فراه که در جدول
 و میان هر دو از آن که در جدول یا در فراه که در جدول
 تا اشتباه واقع نشود و تقسیمی میان مقطره اول
 ارتفاع موجود و افق تغییر در فراه یا یک در ارتفاعات میان
 هر دو جدول مقطره که در جدول یا در فراه که در جدول
 در فراه که در جدول یا در فراه که در جدول

در جدول مقدرات

افق از علامت اول بسبب علامت دوم باید که در جدول
 در جدول که در فراه که در جدول یا در فراه که در جدول
 باشد که در فراه که در جدول یا در فراه که در جدول
 و اگر تفاوت میان مقطره دوم و ارتفاع موجود در فراه
 در فراه که در جدول یا در فراه که در جدول
 است در فراه که در جدول یا در فراه که در جدول
 و در فراه که در جدول یا در فراه که در جدول
 شمال هر دو در فراه که در جدول یا در فراه که در جدول
 در فراه که در جدول یا در فراه که در جدول
 مقطره اول است در فراه که در جدول یا در فراه که در جدول
 مقطره اول است در فراه که در جدول یا در فراه که در جدول
 بر مقطره نهاده و در فراه که در جدول یا در فراه که در جدول
 و در فراه که در جدول یا در فراه که در جدول

در جدول مقدرات

این زمین را در فون الارض باشد از آن قوس انجا که گویند
 و آنچه تحت الارض باشد قوس اللد و آنچه مابین طرف
 خطه که با سر کعبه کبریا و قوس مشرق از قوس انجا که یثربین
 و قوس مغرب از قوس اللد از آنجا که گویند و اصبی بکات و این
 اگر چه یک خطه و از قوس شرق و از خطه که گویند با این خطه که در
 اعلی مدار یا دایره نصف النهار بر توالی گوشت معدل النهار و از آنرا
 دایره ماضی گویند با بر خلاف توالی مدار از این سمت قبل که سید طایف
 هر چه برین مدار است و با الحقیقه که در آن مدار معدل النهار
 از وقت غروب که گویند تا وقت طلوع از قوس النهار بود و این
 که در معدل النهار از وقت طلوع تا غروب که گویند تا وقت
 طلوع از قوس اللد بود و در این زمانه که در این مدار و در
 این تفاوت میان این دایره بیشتر که شدت و بعد در مطالع و کسب
 آنست که کسب بود از آنجا که از سمت دایره که دایره قوس را گفته
 که از قوس النهار از آنجا که قوس اللد را مابین این و طرف خطی

کبریا

که در آنجا که در مرکز عالم که در این قوس از آنجا که در این
 گوشت معدل النهار بود و دایره ماضی و دایره ماضی با این دایره که در
 مشرق از آنجا که طلوع صبح صادق است و بعد از شب بعد از آن
 قوس از آنجا که در مرکز و در قوس که در معدل النهار بود و این
 و بعد از شب هم از قوس هم از دایره که در معدل النهار بود و این
 که در معدل النهار است و از دایره که در معدل النهار بود و این
 طلوع صبح صادق و طلوع از آنجا که در معدل النهار بود و این
 مشرق نیز که در معدل النهار است و از دایره که در معدل النهار
 حسیست و در معدل النهار که در معدل النهار بود و این
 از آنجا که در معدل النهار است و از دایره که در معدل النهار
 از آنجا که در معدل النهار است و از دایره که در معدل النهار
 که در معدل النهار است و از دایره که در معدل النهار
 مشرق نیز که در معدل النهار است و از دایره که در معدل النهار
 معدل النهار با قوس از آنجا که در معدل النهار بود و این

مجلس برخط و خط
سند و سر

شاه کهنه سیر و شاهی
مهر و مهر و مهر و مهر
شاه و مهر

٢٢
٢٢

در این کتاب
تألیف شده

میں نے جو اس کے لئے لکھا تھا وہ اس کے لئے
لکھا تھا کہ اس کے لئے لکھا تھا
اس کے لئے لکھا تھا کہ اس کے لئے
اس کے لئے لکھا تھا کہ اس کے لئے

بود و در این فصل در آفتاب بر افق مغرب نیمه و در این فصل در آفتاب
 بر افق حرکت دهند و اگر در این فصل در آفتاب بر افق حرکت دهند
 مشرق نیمه و در این فصل در آفتاب بر افق حرکت دهند
 بر افق حرکت دهند و در این فصل در آفتاب بر افق حرکت دهند
 قسمت کنند آنچه بیرون آید ساعات متوکل بر این است که
 چنانکه در هر مصلحتی آنها را که سجد و شصت و شصت
 برینست چهار قسم است و در هر قسم ساعات متوکل
 هر قسم با نوزده درجه باشد و نسبت یکدوره باست و چهار
 ساعت چنانکه نسبت و این است با حقیقت از ساعات پس
 چنانکه از قسمت یکدوره بر این نوزده ساعات تمام شده و در هر
 سیر و مراد از قسمت و این بر این نوزده ساعات از ساعات
 بیرون آید و چنانکه نامند از این هر قسم بر این است
 روز چهار یکدوره و در هر قسم یک ساعت و نوزده درجه باشد
 و با حقیقت از ساعات متوکل در هر قسم یک ساعت و نوزده درجه

در این فصل در آفتاب
 بر افق حرکت دهند

کلام

کلام در این فصل در آفتاب بر افق مغرب نیمه و در این فصل در آفتاب
 بر افق حرکت دهند و اگر در این فصل در آفتاب بر افق حرکت دهند
 مشرق نیمه و در این فصل در آفتاب بر افق حرکت دهند
 بر افق حرکت دهند و در این فصل در آفتاب بر افق حرکت دهند
 قسمت کنند آنچه بیرون آید ساعات متوکل بر این است که
 چنانکه در هر مصلحتی آنها را که سجد و شصت و شصت
 برینست چهار قسم است و در هر قسم ساعات متوکل
 هر قسم با نوزده درجه باشد و نسبت یکدوره باست و چهار
 ساعت چنانکه نسبت و این است با حقیقت از ساعات پس
 چنانکه از قسمت یکدوره بر این نوزده ساعات تمام شده و در هر
 سیر و مراد از قسمت و این بر این نوزده ساعات از ساعات
 بیرون آید و چنانکه نامند از این هر قسم بر این است
 روز چهار یکدوره و در هر قسم یک ساعت و نوزده درجه باشد
 و با حقیقت از ساعات متوکل در هر قسم یک ساعت و نوزده درجه

و اگر خبر و افق با بر خط شرقی نهند و مشرقی نهند
 و باقی هر دو در آن از جانب مشرقی اقرب بشیر
 و ضعف آن سلبی برسد و مشرقی اقرب از افق باشد
 و از آن بجا نهند و اگر جنوبی حاضر قوس النهار بود و اگر در نیمه
 از قوس عکس کنند قوس الیل را در آن قوس النهار و قوس الیل را
 یکی از طرفه گذشته معلوم شود و قوس خطی که یکی از طرفه
 اقتضا کنند و اگر خوانند بدانند که که یکی از قوس است که خط
 خوانند که در کدام سمت طالع خوانند خطی که یکی از طرفه
 نهند اگر جزو افق بود قسم فوق الارض بود طالع آن کوکب در مشرق
 و اگر در قسم تحت الارض بود طالع آن کوکب از پس بجهت معرفت
 ساعات طالع جزو افق را بر افق غرضی و مشرقی نهند و خطی که یکی
 باقی مشرقی نهند و مشرقی نهند و میانه هر دو در آن است و از آن
 اول بر قوسی اعراض جبهه بشیرند و بر پانزده قسمت کنند و خطی
 یک ساعت بود و در وقت غروب افق تا وقت طالع آن کوکب

مس بر افق مشرقی
 و اگر در آن
 باشد

خطی که یکی
 از طرفه
 نهند

و اگر خوانند که یکی از روز طالع خوانند و در کدام سمت طالع خوانند
 درجه افق با بر افق مشرقی نهند و مشرقی نهند و خطی که یکی
 هم باقی مشرقی نهند و مشرقی نهند و از آن اول تا آن دریم
 بر قوسی بشیرند و بر پانزده قسمت کنند و خطی که یکی از طرفه
 از وقت طالع افق تا وقت طالع کوکب را در غروب کوکب خوانند
 معلوم کنند اگر در هر شب بود و در افق و خطی که یکی از طرفه
 مغرب باشد و اگر در روز بود در افق با بر افق مشرقی باشد
 و خطی که یکی از طرفه مشرقی باشد و خطی که یکی از طرفه
 در مشرق بود و اگر خوانند که بر آنند که کوکب بقایع اعراض النهار
 کار آن خطی که در الارض بر خط مشرقی نهند و مشرقی نهند
 جزو افق تحت الارض باشد آن جزو افق مشرقی نهند و در آن
 از این نهم تا آن اول بر قوسی بشیرند و بر پانزده قسمت کنند
 این نهم تا ساعات بعد از غروب افق تا رسیدن کوکب بقایع النهار
 و اگر بر افق بر خطی الارض که از افق مشرقی نهند و مشرقی نهند

که

کنند و از آن قدیم تا پیش از اول بر توانی بشنود و بر
 پانزده قسمت کنند آنچه بر روز آید و از طلوع آفتاب تا پیش
 که یک بقاع مذکور در آن باشد که با آنکه یک بقاع از آن
 و نصف النهار یکی در این هر شش که یک در وقت هر یک خط
 نصف النهار باید نهاد و در آن هر طریق مذکور با تمام رسانند و آنکه
 در این مقام بعضی گفته اند که هر که از یک سیر راه را هم بطریق استقامت
 طلوع ثابت معلوم نشان کرد چنانچه در این خط در این هر شش که یک
 مخصوص است با آنکه در هر طلوع و در بعضی تقویم یکی یا بیشتر در این زمان
 ملاحظه بود که هر یک را نام می نهاد یا اگر در عرض یا در این طلوع و در
 عرض او بر این خط باشد یا در آن صورت از آن راهات معین بود که
 شش قسمت آن هر یک به یک باقی در این هر شش که یک تا عدد در آن
 معین که قوس النهار را که در آن راهات معین است شش قسمت کنند
 آنچه چیده است با آنکه در این هر شش که یک تا عدد در آن راهات معین
 روزه و در آن معلوم شد و سبب آنکه در این هر شش که یک تا عدد است

این است
 در این
 در آن
 در آن

که

که هر دو خط در وقت دقیقه است و چون شش دقیقه را بر دو
 قسمت کنند خارج شش پنج دقیقه با آنکه پس به یک سه روز است
 همان اجزا را در این هر شش که یک در وقت معین است یا آنکه آن اجزا را
 در این هر شش که یک تا عدد در آن وقت معین است یا آنکه آن اجزا را
 شش قسمت کنند و چون از آن هر یک را که در آن هر شش که یک تا عدد در آن
 شش بود و این سبب است که نسبت اجزا را یک وقت که نصف
 سدس قوس النهار است یا قوس النهار چنانچه نسبت اجزا را
 یک ساعت شش است یعنی نصف سدس قوس النهار و قوس النهار
 بیشتر سیر در آن هر شش که یک تا عدد در آن سبب اجزا را یک ساعت روزه با آنکه
 النهار چنانچه نسبت در این هر شش که یک تا عدد در آن سبب اجزا را یک سینه شش
 با آنکه با جمیع قوس النهار و قوس النهار که یک در آن و چون اجزا را
 یک ساعت روزه نصف سدس قوس النهار است پس جمیع اجزا را یک ساعت
 روزه اجزا را یک ساعت شش نصف سدس روزه با آنکه که سیر در آن است
 پس چنانچه اجزا را یک ساعت در آن جمیع از سیر در آن هر شش که یک تا عدد است

یکساعت شب باقی ماند و هوالم و بعبادت دیگر بجز عدد
 داده در عدد اجزای ساعات را که در ضرب کنند قوس الف را
 آنکه در عدد اجزای ساعات شب ضرب کنند قوس الب را
 اینها را جمع کنند و بقیه شود و بقیه قوس الب و قوس الف
 سیه و شصت درجه است که در جدول ضرب داده در
 هم سیه و شصت است پس بقیه ساعات روز در جدول
 ساعات شب سر بود چه بود عدد که حاصل ضرب تمام عدد
 باشد در عدد در جدول است و عدد مضروب میده عدد در جدول
 بقیه پس بر یکساعت اول از ثانیه احوال و بعد از آن به جدول دیگر
 نظر در جدول بقیه در جدول و بعد از آن به جدول دیگر
 معراج که در زیر مقطرات کشیده باشند چه اگر خطوط اینها
 در میان مقطرات کشیده باشند در میان هر دو قوس یکی
 مستقیم باید داشت و در سر نشان کنند و بعد از آن هم
 اوقات یا بر خط دیگر بکشند که در جدول هر خط بود و خواه عدد بود
 و خواه خط بود و باین اول معلوم کنند اوقات شرق و اوقات غرب

کتاب
 در بیان
 کشف

و انرا این خط طالع نزد بعضی در سر نشان کنند و میان هر دو
 نشان بیشتر از جانب اقرب آنچه حاصل آید اجزای ساعات
 روز بود و اگر درجه آفتاب بر این خط باشد آنچه بر آن آید عدد
 اجزای ساعات بود و باین خط در جدول است بر جدول
 این است که قوس الف را در جدول از منطقه در جدول مساوی قوس الب را
 تغییر آن جزو است و یکساعت نیز که مبدل اول بود و جزو مبدل اول
 منطقه در جدول است از منطقه ثانیه اگر ثانی و سیه و شصت
 پس اگر اوقات از اوقات است و ثانیه باقی در جدول منطقه باقی
 نشان در جدول هم از اول آن کتاب و مطلوب ثانیه باقی و اگر
 از اوقات باقی عدل النهار باقی منطقه بقیه شود و در مدار کشید
 عدل النهار باقی و بقیه منطقه باقی و در جدول اوقات منطقه باقی
 بعد از آن منطقه و قسم طالع را در جدول که در جدول قطب طالع باقی
 از قسم خورشید مدار و اوقات مدار باقی که در جدول قطب خورشید
 این بود و قطعه اعظم از مدار و قسم اعظم باقی از مدار دیگر که در

چنانکه در این کتاب
 و در این کتاب
 و در این کتاب

در کفر از اجزاء ساعات معوج نقصان کنند آنچه با در ساعات
 مستوی بود یعنی اگر فرض عدد اجزاء ساعات معوج بود یا شب
 از همان عدد نقصان کنند باقی ساعات معوج مستوی آن
 روز یا آن شب بود و برایش بقا معلوم شد که اگر عدد اجزاء
 قوس الید یا قوس النهار بر یا زده هست کنند خارج قسمت
 عدد ساعات مستوی بود و اگر بر دوازده قسمت کنند
 خارج عدد اجزاء ساعات معوج بود و هر است که چون خارج
 قسمت را در معلوم علیه ضرب کنند حاصل ضرب معلوم
 بود چه قسمت جزیره معلوم است بعد اجزاء معلوم علیه
 ضرب تصغیف احد الفروضین است بعد اجزاء مفرد و دیگر
 پس حاصل ضرب یا زده در عدد ساعات مستوی روز یا شب
 بعینه حاصل ضرب دوازده باشد در اجزاء ساعات معوج
 یا شب پس شکل فوادم از سایه محول نسبت یا زده
 یا دوازده چون نسبت عدد اجزاء ساعات معوج باشد با عدد

ساعت

ساعات مستوی چون تقصیل این نسبت کنیم بنا بر این
 معنی نصف در آخر شکل سیزدهم همان مقدار همان کرده است
 نسبت فضل یا زده بر دوازده یا دوازده چون نسبت عدد اجزاء
 ساعات معوج جزیره ساعات مستوی بر جزیره فضل یا زده بر
 دوازده ربع دوازده است پس فضل اعداد اجزاء ساعات معوج
 بر عدد ساعات مستوی بر ربع عدد ساعات مستوی بود
 همچنین چون آن نسبت یا زده با فضل او بر دوازده چون نسبت
 عدد اجزاء ساعات معوج بود یا فضل او بر عدد ساعات
 مستوی و فضل او بر یا زده بخش یا زده است پس
 فضل عدد اجزاء ساعات معوج بر عدد ساعات
 مستوی هم بخش عدد اجزاء ساعات معوج بود و هر
 اما ساعات معوج که نشسته از روز یا شب بدان طریق
 معلوم کنند که چون جزو افتاب را بر مقطره ارتفاع آن خوانند
 کنند و نگاه کنند تا نظیرش بر کدام خط افتاده است از مقطره

مذکور در شکل سیزدهم

بر دوازده

ساعات معوج از افق مغرب تا بدان خط بیشترند چنانچه
 چنانچه بود ساعات معوج بود که گذشته از روز و شبانی
 که بیشتر معلوم شد و اگر خطوط ساعات معوج بر
 فوق الارض بود جزء آنها برابر ارتفاع موجودند و بهینند
 تا بر کدام که خط افتاده است از افق مشرق تا بدان خط بیشترند
 ساعات معوج که بود که گذشته از روز و شبانی
 افتد در نشان کنند پس نیز درجه آنها برابر آن خط هستند که با آن
 منسوب بود اگر آن خط در سمت الارض بود تا درجه آن
 بر آن خط هستند که با جهت مشرق بود اگر در سمت فوق الارض بود
 تا درجه آن بر آن خط هستند که با جهت مشرق بود اگر در سمت فوق
 الارض بود و در نشان کنند و میان هر دو نشان بیشترند از جانب
 اقرب و این اجزاء تعدیه باشند و در سمت غرب کنند و برابر آن
 ساعات روز قسمت کنند تا دقائق هر دو این اجزاء ساعات
 تمام افتد و کند ساعات و دقائق گذشته بود از روز و این معین است

این نامه

بر قاعده اربعه اعداد قاسم چه نسبت اجزاء تعدیه باشد با حصة اوقات
 و دقائق ساعات معوج که زیاد است بر ساعات تمام چنانچه
 اجزاء ساعات معوج است با سمت و تعدیه که یک ساعت
 پس بقایده مذکوره چون اجزاء تعدیه را در سمت که عدد دقائق
 معوج اند غرب کنند و حاصل را برابر اجزاء ساعات عدد که خط
 معلوم کنند و دقائق مذکوره که وسط حلقه مجهول است حاصل
 شود و هو المثل و اگر شبیه شکی که با سمت تعدیه ارتفاع دارند و آنها
 کنند تا اجزاء اوقات ساعات است و اگر تعدیه بر همان سمت
 از آن جهت باشد و اگر خط در سمت فوق الارض باشد تعدیه بر آن
 در این عمل بر هر یک از اوقات ساعات باشد و اگر در میان خط است
 که در روز گذشته دقائق با است آنکه اجزاء ساعات شب و روز را از آن
 ساعات را در روز مذکور را در باقی اجزاء ساعات روز را بهینند که
 ساعات معوج گذشته از روز را از ساعات مذکور که چنانچه فصول بدان نحو است
 دستور معوج معلوم شود و اگر خط ساعات است که فصول الارض باشد

گفته باشند طریق استقامت ساعات منسوب از آن خطوط بطریق استقامت
 ساعات معوج باشند و تغییر شبیهی که ذکر شد و اگر فرض آفتاب
 یا نظیر او در میان دو خط افق از خطوط ساعات مستقیم و منحنی باشد
 پس بر خط معوج نهند و در منحنی آن گفته و با این هر دو خط از جانب
 اقرب بشمارند و در چهار خط که گفته شد در واقع که زیاد و کم ساعات
 نماند باشند حاصل آید و اگر ساعات مستوی تمام روز نماند
 شب خواهد بود که معلوم کنند اگر آن خطوط در قسم تحت الارض یا
 در وجه آفتاب را بجهت ساعات شب و نظیر از بجهت ساعات
 روز بر این شش باشد و اگر در قسم فوق الارض بود و جهت آفتاب را بجهت
 ساعات شب بر این معرب کنند پس اگر بر خط از آن خط علامت
 عدد ساعات چندان بود و اگر بر این خط نقطه در منحنی باشد
 ممکن است مابین خلاف توالی حرکت دهند و جهت آفتاب یا نظیر او
 بر اول خط افق که بعد از آن افق باشد و در منحنی و با این هر دو
 نشان از جانب اقرب بشمارند و در چهار خط که گفته شد حاصل تفاوت

ساعات

ساعات شب باشند از آن ساعات منسوب از آن خطوط بطریق استقامت
 قام روز یا تمام ساعات و تفاوت آن ساعات و اگر فرض ساعات معوج
 بر خط مستقیم و یا باشد و اگر بر منحنی خط و در تمام آن افق در
 آفتاب یا بر خط خط افق نهند و کجا گفته شد که اگر ساعات مستقیم و منحنی
 میان دو خط افق از آن ساعات که گفته شد بر خط مستقیم یا چنان باشد
 و تالی آن باشد ساعت ارتفاع باشد و در منحنی خط که گفته شد
 خط طالع و اگر بر این خط بر خط ارتفاع و اگر ساعات بر این ارتفاع باشد
 و علامت بر دست که بر این کره بین ارتفاع و اگر ساعات بر این خط باشد
 و اگر ساعات بر این خط که بر این ارتفاع و اگر ساعات بر این خط باشد
 که بر این خط که بر این ارتفاع و اگر ساعات بر این خط باشد
 باشند که وقت که آفتاب نهایت ارتفاع رسد که در آن وقت ساعت
 همچو در سایه دیده شده و در وقت که از آن ارتفاع و آن وقت از ساعات در آن
 شش ساعات که گفته شد باشند و کجا گفته شد که اگر ساعات بر این خط باشد
 آن خط که باشند بر این خط که در آن نوشته اند که در ساعات که گفته

ساعات
 مستقیم
 معوج

ساعده بود در ساعات احوال از معدول انشا بر تحقیق در مواضع کثیره از این پیشتر
 با این روز چنانست که است و طاعت او را باین بر در کتب است و بسیار
 میفرماید که اگر آنست که در شب و روز صفت است و این خط و در وقت
 که در حق بطریق رسالت دیگر و هر چه باین وقت از صفت است و این خط
 درین مقام گفته اند که هر چه در وقت است و از کتب است و این خط
 گفته است که در سطح ظاهر و در سطح دایره ارتفاع است و در سطح ظاهر
 بر سطح مکتوب است و در سطح مکتوب سطح خط است و در سطح خط
 و در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط
 و در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط
 مکتوب بر این مکتوب بود که ارتفاع بود و این خط
 قاعده چنانچه در باب عاشر بیان شد و ظاهر است که سطح خط و در
 در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط
 در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط
 در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط

در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط
 در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط

در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط

و در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط
 در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط
 در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط
 در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط
 در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط
 در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط
 در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط
 در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط
 در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط
 در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط

در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط
 در سطح خط و در سطح دایره ارتفاع بود که ارتفاع بود و این خط

یک از جو و جوهر که بر کلاه است طوطی خط علامت بود و در تالی منی
 بر جانب راست هر چند جزو رفت است و این در اسطرلابی
 بود و در اسطرلابی یقین بود و اگر در کلاه داشت ساس می
 بود و اگر در سر سلطان بود ابتدا از جهت که ساس طوطی اسطرلابی
 بود نظایر که تا طوطی سبب چند رفت است چند باشد
 آن پنج بود بود بخلاف است ابتدا از جهت که ساس طوطی است که اول
 که بر کلاه اول هر ساس باشد اول هر ساس در ساس در ساس
 منقعه اول طوطی بود و این در ساس باشد زیرا که درین وقت
 قطب از جهت آفاق منقعه اول طوطی بود و این در ساس باشد زیرا که درین
 وقت بر دو قطب بود با قطب از جهت که آفاق منقعه اول طوطی
 که در خط سبب و شرق منقعه باشد پس با قطب از جهت که آفاق
 با قطب از جهت که بر اول که در ساس بود و این در ساس باشد زیرا که درین
 باشد پس اول ساس در ساس بود و این در ساس باشد زیرا که درین
 چند دفعه در ساس بود و این در ساس باشد زیرا که درین

هرگاه که در ساس یک خط شرقی در تالی منی بر تالی منی
 واقع است پس در ساس یک خط شرقی در تالی منی بر تالی منی
 خط بود که از شرق بر جنوب بود و اگر در خط شرقی در تالی منی
 از جهت که در خط علامت بود و این در ساس باشد زیرا که درین
 از جهت که در خط علامت بود و این در ساس باشد زیرا که درین
 اسطرلابی در خط علامت بود و این در ساس باشد زیرا که درین
 لقی از جهت که در خط علامت بود و این در ساس باشد زیرا که درین
 خط شرقی در ساس بود و این در ساس باشد زیرا که درین
 و در خط سبب از جهت که بر تالی منی در ساس باشد زیرا که درین
 از جهت که در خط سبب از جهت که بر تالی منی در ساس باشد زیرا که درین
 سبب از جهت که در خط سبب از جهت که بر تالی منی در ساس باشد زیرا که درین
 و اگر در خط سبب از جهت که بر تالی منی در ساس باشد زیرا که درین
 که در خط سبب از جهت که بر تالی منی در ساس باشد زیرا که درین

تأخراتی برآید در بعضی از این
مطالع خلوص باشد نظیر درجه اول
در مطالع غروب باشد و غیره

یاغروب

تقديم فخر

[illegible]

5

[illegible]

الحمد لله الذي جعل
العلم من أجلهم
والعلم من أجلهم

بجانبه در دست میگذارد
در خط اول است

2

241

تحت البروج بر طایفه ابو یحیی در بعضی مسطرات با هشت نعل
کشیده باشند چهار تو شش نعل از عرض دو و سیاه خط وسط است
و در پایین او چهار تخت از عرض چهل و نعل در این تو سه بار دو
خط قطع این خط وسط است و هر سه پس چون در جلاله با نعل
منشور منتهی باشد و پنج خط وسط است و از نعل و غارب راقی نعل
و جات فاسق و هر یک بر خط افق از خط ط که در این خانه از نعل
نوشته باشند و گاه باشد از کفای پس خط کشند و از عرض با نعل
از عرض زیاده چون بیوت یک نصف معلوم شود بیوت نصف دیگر که نعل
است باشند هم معلوم شود و با نعلی پیش حساب کرد و در مسطرات و بار
سرت باشند و سلم از عرض ده نعل از عرض شصت بیوت نوشته
کرد و آنجا که بود از نعل و جات پس و سیاه خط وسط است
که از او بر سرت خط واقع شده است اگر در خانه باشد بر نیم شده
گفته و این را در وسیع کراخ شش نعل از عرض از نعلات قسم
که بر سیاه در جلاله بود و در این خانه و از او هم گفته و از نعلات قسم

(22)

و در خارج شود فوق الارض بر اول قوس القوس بیت حادی است گفته و دانست
دیده کسی که خارج شود وقت الارض از سمت است شمال که بر عرض
طالع باشد بدل است یعنی ثالث گفته در درجات بیست و یک و نظایر
این باشد و این طریق در دست بیست و یک است که هر سه مقدار این
صیبت الارض کند و بدین طریق نسبت ابرج کلمه باشد نسبت بیست
و یک که اگر مقدار ابرج صیبت الارض کند و بدین طریق نسبت بیست و یک
طریق و زبان ظاهر است و در خارج به بیان صیبت در بیست
مساحت حج و شش اول گفته می شود که اگر به یک که عبارت از بیست
که شش گفته باشد از اجزای یک که در بیست و یک است در خارج
شده و این که به آن محیط است که هر عرض و یک از بیست و یک است و بدین
مذهب از اسطرلاب الارض جده و فرسخ است تقریباً چنانکه صاحب گفته
در مباحث ابعاد و اجرام بیان کرده است و چون چنین جسم کشف
بسیب شعاع آفتاب فلز از آن حفظ جهت آفتاب حادث
شود و در اصول فن مبرهن است که این فلز بر شکل قطره داخل گردد

ساعت ششم

و غروب شفق به بیانی که ذکر شد و چون ساعات شفق
 معلوم شود چو ساعات شفق بر شمس و چو شمس آن شب
 چو نصف قوس لیل و غایت اسقاط مستقامه و هر دو خط
 جزوی است و نید پس دایره آن دو اسقاط هم است و ی
 بود چنانچه در پیشتر معلوم شد و به آنکه ساعات شفق
 نصف از فلک البروج که متوازی است با نصف زمین است و ی
 صبح و شفق آن نصف دیگر بود چو هر دو جزء که بعد از این که از
 یکی از نصف زمین است و ی بود و در ایشان یکی باشد و درین باب
 نصف قوس لیل و غایت اسقاط ایشان یکی باشد پس
 بیان که پیشتر ذکر شد ساعات موعود ایشان هم شمس
 بود در آنوقت خط استوا هر دو جزء که بعد از این که از یکی
 از اعلا است و این مساوی باشد ساعات صبح و شفق نظایر
 آنها باشد مثلاً در قطب و فاره برایست حیت عن الاوقات
 عرض بلد چو بیشتر از ساعت زمان صبح و شفق در اول سرطان یک است و بجا
 صبح و شفق

این که در تمام روز و در تمام اوقات
 خط استوا که در تمام اوقات
 از آن که در تمام اوقات در تمام
 عرض بلد چو بیشتر از ساعت زمان

یوسف

که تیره است در اول صبح یکی است و صبح و شفق در تمام
 برین است لیکن ایراد بر این بود که خط استوا است و در تمام
 صبح و شفق در خط استوا باشد و ی که آفتاب بر خط استوا
 باشد چو دایره ارتفاع همان معدل باشد و مقدار جبهه و غیره خط
 بینه و ایراد بر این یک است و دایره و تیره بود و طول زمان صبح و شفق
 در عرض تعیین بود چنانچه در سطح صبح و غایتی غروب شفق در آن عرض
 وقتی بود که آفتاب در خط استوا بود و در تمام اوقات خط استوا
 بود در این وقت پس آفتاب که بر خط استوا است و در تمام اوقات
 مقدار و تقریب بجهت خیزد و در تمام اوقات خط استوا
 باشد و هر دو که یکی از خط استوا باشد و در تمام اوقات خط استوا
 بینه یکی که در تمام اوقات خط استوا باشد و در تمام اوقات خط استوا
 مرکز خط زمین بود و این جهت است که در تمام اوقات خط استوا
 در تمام اوقات خط استوا بود و در تمام اوقات خط استوا

این ملاحظه بر نظر مقیاس غیر مستقیم و در باره خلاصه نمود است بر سطح
 افق و اجزا از آن در افق مقیاس با این خلاصه بر خط شعاع بود و باقی
 ماند اجزا با این خلاصه تغییر است از محیط و نیز تغییر است از افق
 چه بود است از طرف سطح افق است تقریباً و همچنین از خط افق که با این مرکز
 بود و افق بود بر نظر مقیاس طرف جهت تغییر است که در سطح با این بود
 افق بود درین سطح صورت بر سطح افق قیام بود و آنچه از افق و افق با این
 خط شعاع و خط افق بود در نظر مقیاس ارتفاع بود و در صورتی که از سطح
 بران خطی کنند بگویند که به باشد با این طرف که طرف نقطه را
 با ارتفاع بود و به سطح خطی که با این طرف که طرف خطی که در
 سطح تقاطع با این طرف نقطه را به طرف خطی که در سطح بود از دست رفت
 او در نمود افق از این خطی که در سطح و در افق اولی احوال می بین است
 یکی بر خط خلاصه و دیگر بر خط شعاع و معرب است که بر خط خلاصه است
 نمود افق غیر مستقیم بود و آن دیگر بر نمود افق غیر مستقیم بود و دیگر
 را به دوازده قدم کرده و گاه بود که نمود را به جهت قسم کنند با بعضی

ن

قسم مستقیم و به با جهت قسم کرده و جهت مستقیم و به جهت مستقیم
 مقیاس است که هر یک از این دو در نظر مقیاس و خط افق و از آن خط
 و خط افق میان نمود و مرکز بود و نیز مقیاس بود و چنانچه در آن شد
 به باقی است از این دو خط هر یک که است در افق مقیاس بود و به یکبار این
 دو خط هر یک را در مقیاس انداخته با افق این سطح در افق افق است
 بر افق که یک نایب بود و از او که از این دو خط افق خط خلاصه است
 شده اند هر یک از این دو خط این خط را از خط شعاع به جهت اولی احوال و
 در سطح خطی که در قیام است و به یکبار به جهت قیام و به جهت قیام
 با این خط افق این خط در سطح و در افق و به جهت قیام و به جهت قیام
 ابتدا از خط خلاصه و آن طرف مستقیم بود و دیگر از خط شعاع و به جهت قیام
 طرف مستقیم بود و از آن طرف مستقیم و این خط مستقیم است با خط افق
 که سفاده او در قیام بود و گاه با این خط مستقیم بود و به جهت قیام
 به جهت قیام و به جهت قیام و به جهت قیام و به جهت قیام و به جهت قیام
 به جهت قیام و به جهت قیام و به جهت قیام و به جهت قیام و به جهت قیام

۵۲

که اول مهر و آن کینه اول مهر
 به جانب ب ریا در ذوق الهی بر جانب پنهان و بر یکی نوشته به این شکل
 به دیگر نوشته که آنو العزیز و آن کینه مهر حقیقی تا سر رسیدن رجب اکتفا به این که از آن وقت
 نیم از ذوق الهی با هر نظر تا از آن وقت تا در جبهه تا در جبهه تا در جبهه
 تمام مقوله انفس است از آن وقت اول مهر تا یکی از دو مذهب که
 با هر که این دو مذهب است از هر یک که باشد با هر یک که در هر یک که از آن وقت
 فوسما از مملکت او بر هر یک رسم کنند و از قلم بر هر یک مملکت
 نقش کنند و آن دو مذهب با هر یک رسم کنند که قلم آن مملکت شود بر هر یک
 مضافه به مملکت حاکم بر آن با هر یک از آن دو مذهب که در هر یک که در هر یک که
 شغیر بر هر یک از آن دو مذهب که در هر یک از آن وقت اول مهر تا
 یکی از دو مذهب که در هر یک از آن وقت اول مهر تا
 اصول این مذهب که در هر یک از آن وقت اول مهر تا
 بطریق مذکور در مذهب طایع سال متعین از سال متعین است
 بر هر یک از آن دو مذهب که در هر یک از آن وقت اول مهر تا
 ده تفریر بر هر یک از آن دو مذهب که در هر یک از آن وقت اول مهر تا

از این

از دفع مفرغی که او را با آن به بود تا مفرغی که او را به دفع مملکت
 بود و در مملکت و یکی از این حقیقی و دوم به مملکت آن زمان این در اوضاع مملکت
 که به مملکت و در هر یک از آن دو مذهب که در هر یک از آن وقت اول مهر تا
 و آن یکی است که ابتدا از هر یک که در هر یک از آن وقت اول مهر تا
 و هر دو مذهب که در هر یک از آن وقت اول مهر تا
 شش بر هر یک از آن دو مذهب که در هر یک از آن وقت اول مهر تا
 پیچیده به هر یک از آن دو مذهب که در هر یک از آن وقت اول مهر تا
 افزاینده و این مذهب که در هر یک از آن وقت اول مهر تا
 مملکت مملکت که در هر یک از آن وقت اول مهر تا
 زمان این مذهب که در هر یک از آن وقت اول مهر تا
 و در هر یک از آن دو مذهب که در هر یک از آن وقت اول مهر تا
 گفتا به است از هر یک از آن دو مذهب که در هر یک از آن وقت اول مهر تا
 جزو بر هر یک از آن دو مذهب که در هر یک از آن وقت اول مهر تا

و بر این با خبریست شالی بود میراثیاب را از غایت ارتفاع نقصان
 گشتند و اگر در زیر دیگر بود یعنی میلش جنوبی بود از ارتفاع غایت ارتفاع
 از آنکه دایره آفاق مشا لست در آفاق جنوبی میراثیاب را از غایت ارتفاع
 از آنکه دایره میل جنوبی از آنکه گشتند آفاق حاصل آید از آنکه نقصان گشتند باقی عرض
 بود و در این حکم مستقیم است آفاق ذرات ظریف در عرض که از آنکه
 غایت ارتفاع از سمت ارض در جهت ظاهر بود و چون عرضی بود و در جهت
 بر غایت ارتفاع از آنکه دایره حاصل بود نقصان گشتند باقی عرض بود و در آن
 این عرض است چنانکه غایت ارتفاع و عرض بود و میراثیاب در این جهت
 همه از دایره نقصانها بر این میراثیاب در جهت قطب خضر بود از
 معدل آنها چون میراثیاب را غایت ارتفاع گشتند از ارتفاع معدل آنها
 حاصل آید و اگر در جهت قطب ظاهر بود از معدل آنها رکنی از سمت ارض
 در جهت قطب خضر بود چون میراثیاب را غایت ارتفاع نقصان گشتند هم ارتفاع
 معدل آنها حاصل آید و رکنی همیشه بقدر تمام عرض بود و در جهت
 با بر ششم گشتند به چون ارتفاع معدل آنها را از آنکه نقصان گشتند

عرض بود
 باقی ماند اما اگر از سمت ارض هم در جهت قطب ظاهر بود و لایحه معدل آنها
 در جهت قطب خضر بود و میراثیاب عرض بود و در جهت قطب ارض غایت
 ارتفاع جمع گشتند از آنکه دایره با بر این چون ^{در جهت قطب ارض} نقصان گشتند قوس با بر این
 لایحه معدل آنها در آن عرض بود و در جهت قطب ارض غایت ارتفاع
 نسبت ارض گشتند و میراثیاب در عرض بود و اگر جمع میراثیاب ارتفاع
 از دایره با بر این بود از آفاق ارض با بر این و اگر مرکز آفاق در آن عرض بود
 بود و لایحه معدل آنها بر این غایت ارتفاع بود و اگر غایت معدل آنها است
 از آنکه نقصان گشتند باقی عرض بود و در ارتفاع معدل آنها در جهت قطب ارض
 عرض بود و در آفاق با بر این است چنانکه آفاق بر اولی عرضی بود و در جهت
 از دایره با بر این و اگر نسبت غایت ارتفاع کو کتب معلوم گشتند و در عرض
 با بر این و لایحه معدل آنها در جهت قطب ارض غایت ارتفاع معدل آنها بر این
 کتبیم پس اگر کو کتب در سیران راه و لایحه معدل آنها در جهت قطب ارض غایت
 بر غایت ارتفاع از آنکه نقصان گشتند معدل آنها را حاصل کرد و اگر در آن جهت

این است از آنکه

خاست از نفع نظر که در تیرین لاله
تقدیر گنجشک لعل در نیک لاله و دم

۳۷

و در حق خود گویم

مجلس

نقطه شش بود و اگر جات شمال سوار است از اسارت قطب

نقطه شش بود و اگر جات شمال سوار است از اسارت قطب
 جنوب بود و این در بلاد و خط استوا و خط استوا و خط استوا و خط استوا
 این بود که از ارتفاع آن نقطه خط که بود درجه بود و همین ارتفاع بود
 و هم چنین بود و ارتفاع قطب را که خطی که ارتفاع بود که بیشتر
 باشد شعری نده است چه عرض الطول باشد یا عرض شمس شود
 و در وقت است ارتفاع از ارتفاع است دایره اول است و آن را
 و از خط دایره مغرب و مشرق نیز که خط استوا است که بود و خط استوا و خط
 شرق و مغرب است و آن خط و خط استوا و خط استوا و خط استوا
 دایره و عرض شمس است و خط استوا و خط استوا و خط استوا
 با دایره ارتفاع که آن دایره است نیز که خط استوا است که بود و خط استوا
 نقطه است که آن خط استوا و خط استوا و خط استوا و خط استوا
 از دایره ارتفاع که خط استوا و خط استوا و خط استوا و خط استوا
 که از ارتفاع دایره بود از ارتفاع است که خط استوا و خط استوا و خط استوا
 و در نقطه شرق و مغرب است و آن خط استوا و خط استوا و خط استوا
 و در نقطه شمال و جنوب است و آن خط استوا و خط استوا و خط استوا

قطب

نقطه شش بود و اگر جات شمال سوار است از اسارت قطب
 جنوب بود و این در بلاد و خط استوا و خط استوا و خط استوا و خط استوا
 این بود که از ارتفاع آن نقطه خط که بود درجه بود و همین ارتفاع بود
 و هم چنین بود و ارتفاع قطب را که خطی که ارتفاع بود که بیشتر
 باشد شعری نده است چه عرض الطول باشد یا عرض شمس شود
 و در وقت است ارتفاع از ارتفاع است دایره اول است و آن را
 و از خط دایره مغرب و مشرق نیز که خط استوا است که بود و خط استوا و خط
 شرق و مغرب است و آن خط و خط استوا و خط استوا و خط استوا
 دایره و عرض شمس است و خط استوا و خط استوا و خط استوا
 با دایره ارتفاع که آن دایره است نیز که خط استوا است که بود و خط استوا
 نقطه است که آن خط استوا و خط استوا و خط استوا و خط استوا
 از دایره ارتفاع که خط استوا و خط استوا و خط استوا و خط استوا
 که از ارتفاع دایره بود از ارتفاع است که خط استوا و خط استوا و خط استوا
 و در نقطه شرق و مغرب است و آن خط استوا و خط استوا و خط استوا
 و در نقطه شمال و جنوب است و آن خط استوا و خط استوا و خط استوا

در آن نقطه

[illegible]

که در باب چهارم ذکر کردیم نقد می باید کرد و ابتدا هست
قد و متع ارقام آنرا در اول سرست گفته زبان بنابر چه شود است
این دایره بود در اصطلاح که منقذ قطع و مدار اس که گفته
بود خواه دایره بیست برستم فوق از عرض چه باشد و خواه برستم
الارض و از آنجا بعضی در بعضی اصطلاحها منقذ سازند و چنین انداز
از نقطه شمالی جنوبا گفته این دایره را دایره شرقی و جنوبا گفته
دایره ارض است و دیگرانکه جمله این دایره است بدو قسم
ست در شرق و جنوب و در غرب و شمال و در میان دایره شرقی
و جنوبی باقی و جنوب ارض است که در بر سطح زمین آن کتاب
نقش چهار قسم است در شرق و غرب و در جنوب و در شمال که در
جود و شمالی باشد آن درج که یک جزو بود در ربع که شرقی و شمالی آن
صفت شد که این را بشرطه باز خواند و ربع دیگر جنوبی و غربی را
آفتاب بود در عرض مدار اس که بود در اصطلاح شمالی خارج مدار اس
اس که بود در اصطلاح جنوبی باطل و از آنرا ذکر آنست که جنوبی

اول سورت نرسیده با نیا از دور گذشتن با نرسیده شالی بود چون
 دایره رسیده که عید است با نرسیده از آنکه ازین دایره بگذرد
 زود سورت از آنکه بگذرد دایره رسیده از آنکه ازین دایره بگذرد
 و برین سورت شریف که یک دایره رسیده از آنکه ازین دایره بگذرد
 شهادت خارج از آنکه در سورت جنبی و خط میان کلام آنست که اگر
 در شالی اول سورت با نرسیده شالی بود اگر در جنب دایره با نرسیده
 جنب بود و چون اول سورت با نرسیده شالی بود و این کلام
 بجز سورت سورت سورت که در خط است که یک دایره رسیده از آنکه
 از آنکه ازین دایره بگذرد و فقط سورت از وقت طلوع تا وقت غروب
 و وقت غروب بر نقطه شمس و مذبح یا شرع و چون بر دایره شالی
 بود و چون بر دایره جنب یا سورت سورت بود و در آنوقت طلوع
 چون که یک بر دایره است از آنکه ازین دایره بگذرد و در آنوقت طلوع
 عرض بود و در آنوقت طلوع اول سورت با نرسیده شالی بود و در آنوقت طلوع
 و از آنوقت طلوع اول سورت با نرسیده شالی بود و در آنوقت طلوع

یا دهری یا دهری اول سورت و بعد از آنکه از دور رسیده اول سورت
 تا وقت غروب یا دهری یا دهری تا وقت طلوع سورت در جنب عرض بود
 بعد از آنکه از دور رسیده اول سورت و بعد از آنکه از دور رسیده
 خلاف جنب عرض بود و چون دایره رسیده از آنکه ازین دایره بگذرد
 در جنب این احوال اگر ارتفاع شریف بود سورت شریف بود و اگر عرض با نرسیده
 سورت با نرسیده و چون که یک دایره رسیده از آنکه ازین دایره بگذرد
 شریف بعد از شریف و مذبح اعتدال است و در آنوقت طلوع یا دهری
 و آنوقت طلوع سورت سورت که در خط است که یک دایره رسیده از آنکه
 از آنکه ازین دایره بگذرد و فقط سورت از وقت طلوع تا وقت غروب
 سورت سورت بود و بعد از آنکه از دور رسیده اول سورت و در آنوقت طلوع
 از آنکه ازین دایره بگذرد و فقط سورت از وقت طلوع تا وقت غروب
 ارتفاع از آنکه ازین دایره بگذرد و فقط سورت از وقت طلوع تا وقت غروب
 سورت و بعد از آنکه از دور رسیده اول سورت و در آنوقت طلوع
 سورت سورت بود و بعد از آنکه از دور رسیده اول سورت و در آنوقت طلوع

و این تقریرها هر چند که این حکم چون حکم اولی محض است
 بهر آنکه که مطلق اولی است با شش تا که بعضی هم که گفته
 در بعضی اصولیات هم از اصلی خط وسط است و هم از تقاطع
 اینها باقی انداخته و علامتش که بر هر یک از دو نقطه مشرق و مغرب
 دو حرف صد مرتبه باشد و این هم بنا بر آنست که از این است
 از نقطه شمال و جنوب گیرند و معرفت بشماره و با آن تقصید سابق
 معلوم شود اما کیفیت اندازه و استقامت است برین زمین
 مشهور و این نیز از یکدیگر صحیح است و اگر است بر آنکه
 تحت الارض کشیده باشند و هر چه از آفتاب بر ارتفاع زمین
 بخانه یا بر کوه یا بر کوه دایره افتاده است از دایره است
 است و در این که خطی از آفتاب تا بین خط و دایره باشد باقی
 است مشرق یا مغرب و اگر در همان اثنای اول است و در
 شمال بود و دایره جنوبی و این را خط است و در این خط
 اگر که مطلق اولی است و در سمت جنوب بود و دایره جنوبی و در

ج

این مفسرین میگویند که دایره است و این
 است بر کوه و در بعضی از کتب
 دایره ارتفاع اثنی عشر در دایره است و
 ۲۰ است و این نیز بر کوه است و در اول اصل
 اصول پس بگویند که این تا آنکه
 و در هر دو است و در هر دو دایره است که در هر دو
 کشیده است و این را در ارتفاع و در هر دو است که در هر دو
 ارتفاع خطی است که از هر دو ارتفاع است و این خط
 متقاطع است که در هر دو ارتفاع است که در هر دو
 شمال و در هر دو ارتفاع است که در هر دو
 سمت است ارتفاع و در هر دو است که در هر دو
 این خط را خطی است که در هر دو ارتفاع است و این خط
 نیز از این است که در هر دو ارتفاع است که در هر دو
 این خط را خطی است که در هر دو ارتفاع است که در هر دو

دایره تا خط نصف النهار که بر خط قطب بود نیز خط جنوب و خط شمال
 تقاطع این نیز نقطه شمال و یک تقاطع این دایره با خط شرق
 و جنوب که در جانب شرق بود نیز نقطه شرق و از تقاطع
 دیگر نیز نقطه جنوب پس قیاس نمود بر مرکز این دایره نقطه
 شمال که در جانب غرب بود و از مرکز دایره نقطه جنوب پس قیاس
 خط و مد کنند و در این از این دایره اعراض کنند تا مرکز
 نقطه شمال و در تقاطع این خط با خط دایره که در جانب شرق بود
 نقطه شمال را نقطه است و اگر بعد از خط نقطه شمال بود
 تقاطع که در جانب غرب بود پس از نقطه است یا خط شرق بود
 مرکز این دایره نیز نقطه است یا خط جنوب بود پس از نقطه است و خط
 خط جنوب خط شرق و جنوب بود است یا خط شمال بود و اگر
 در جانب شمال بود شمالا یا جنوبا است یا خط جنوب بود
 پس از این دایره نقطه است و در تقاطع که مرکز دایره از این
 اول با این خط جنوب کنند و اگر از این خط خط جنوب اول

کنند

کنند که یک خط شرق و یک خط غرب بود و خط جنوب و خط شمال
 و این نیز خط شرق و خط غرب بود و خط جنوب و خط شمال
 در جهت معلوم کنند پس چون است این خط که در جهت معلوم بود
 از این نقطه که در جهت معلوم است است یا خط جنوب یا خط شمال
 است یا خط شرق و خط غرب بود و در این خط معلوم بود از جهت معلوم
 شرق و شمال بود و جنوب شرق و جنوب غرب بود و خط جنوب که در جهت
 ارتفاع است است و اگر است که خط جنوب و خط شمال بود و اگر
 است که خط جنوب و خط شمال بود و اگر است که خط جنوب و خط شمال بود
 است بر خط معلوم بود و اگر خط جنوب است یا خط شمال است
 خط و خط شمال بود و اگر است که خط جنوب و خط شمال بود
 معلوم جنوب بود و اگر خط جنوب جنوب شمال یا خط جنوب بود
 از خط جنوب جنوب است معلوم از این نقطه است که در جهت
 از این است پس خط جنوب و خط شمال بود و اگر خط جنوب
 خط جنوب است از این خط معلوم کنند و اگر خط جنوب است خط

[illegible]

جائزہ

[illegible]

[illegible]

2

عقبت منظر افق پس در کوه است و نقش موجب اعیان عالم
خداست که منظر رود که نه کند و نه از آنجا معلوم کنیم از اعیان
ایست که در کوه رسد و البته منظر افق دیگر دایمیت چه از هر منظر
نظر کنیم و کوه را از هر چه بینیم که خط افق در راس بعضی کوه باشد
بر خلاف منظر افق از کوه ای که خط افق را بینیم با اکثر تغییر در منظر است
تا فرود منظر افق ده و در منظر افق از سطح زمین واقع شود
خدا تا فرود از منظر افق کوه را از کوه دیگر که از هر چه بینیم
برابر منظر افق و در بینیم که خط افق را کوه معلوم منظر افق کوه
افزاید منظر افق ای که بر جای منظر افق کوه مقدار بسیار رسد و از کوه
کوه است تا فراتر است و در عرض حدود دو کوه انظار کوه
خواهد آمد است و این خط منظر افق کوه را در منظر افق کوه
که بر کوه افق است پس در منظر افق کوه را در منظر افق کوه
و در منظر افق کوه را در منظر افق کوه تا فرود منظر افق کوه
وضع است و در منظر افق کوه را در منظر افق کوه تا فرود منظر افق کوه

چیده. چیده. درم عرض پس در آن معوضت چیده. آنی رسد معوضت
 چنین است تقریباً و گاه معوضاتی از این معوضت در بعضی رسم کنند بعد
 شرح فرستند چنانکه در باب اول مذکور شد و گاه به کلماتی معوضت از معوضت
 آنجا نمایند نقطه شرقی و غربی و خط استوا نیز رسم کنند پس از آنکه در بعضی
 عرض باید کرد چنین فرموده اند: عرض آنی معوضت بر کدام قوس معوضت
 از قوس آنی معوضت بود و خط که بر پشت آن آنی خط استوا باشد به دست
 آورده چنانکه در باب اول مذکور شد پس از آنکه در بعضی رسم کرده اند که
 رسم استوای آن که در معوضت باشد به دست آورده اند که در بعضی
 با نظریه که در بعضی شرقی باشد به دست آورده اند که در بعضی
 چنانکه در بعضی معوضت کرده اند به دست آورده اند که در بعضی
 معوضت در بعضی شرقی باشد به دست آورده اند که در بعضی
 در بعضی رسم کرده اند که در بعضی شرقی باشد به دست آورده اند که در بعضی
 معوضت در بعضی شرقی باشد به دست آورده اند که در بعضی
 معوضت در بعضی شرقی باشد به دست آورده اند که در بعضی
 معوضت در بعضی شرقی باشد به دست آورده اند که در بعضی

از آنجا

از آنجا که میسر افتاد است. شایسته بود که بعد از آنکه معوضت چیده و در بعضی
 از آنی معوضت معوضت باشد و خط که بر پشت آن آنی خط استوا باشد به دست
 آورده چنانکه در باب اول مذکور شد و گاه به کلماتی معوضت از معوضت
 آنجا نمایند نقطه شرقی و غربی و خط استوا نیز رسم کنند پس از آنکه در بعضی
 عرض باید کرد چنین فرموده اند: عرض آنی معوضت بر کدام قوس معوضت
 از قوس آنی معوضت بود و خط که بر پشت آن آنی خط استوا باشد به دست
 آورده چنانکه در باب اول مذکور شد پس از آنکه در بعضی رسم کرده اند که
 رسم استوای آن که در معوضت باشد به دست آورده اند که در بعضی
 با نظریه که در بعضی شرقی باشد به دست آورده اند که در بعضی
 چنانکه در بعضی معوضت کرده اند به دست آورده اند که در بعضی
 معوضت در بعضی شرقی باشد به دست آورده اند که در بعضی
 در بعضی رسم کرده اند که در بعضی شرقی باشد به دست آورده اند که در بعضی
 معوضت در بعضی شرقی باشد به دست آورده اند که در بعضی
 معوضت در بعضی شرقی باشد به دست آورده اند که در بعضی
 معوضت در بعضی شرقی باشد به دست آورده اند که در بعضی

حاصل آید و قوس آخر حاصل تمام نصف کرده باشد و به شش می رسد و این
 را که می رسد شود طریقی است که خود می تواند برسم نصف را بر او
 که سهم نصف قوس اندر است و نصف گرفته تا به شش سهم نصف را بر
 با او برسم و شش نصف خواهد حاصل آید و قوس آنهم طریق اول است
 و اگر کردیم حاصل را بر کرد آن نصف را بر او و اگر می شود بر او
 شش نفر رسد و اگر کرد در هر نقطه می رسد و آن یک باشد و اگر کرد
 همه نقطه فقر باشد یا حاصل باقی را در تمام او را شش کار کرد و اگر
 کرد باشد شش باشد و حاصل را بر او شش قسمت کنند و حاصل
 سهم نصف را بر او و آن نصف خواهد بود و قوس آن یک می رسد و اگر
 و این را تا همه نصف کنند است و هر نسبت به هم و این را نصف است که
 بر او کار کرد و اگر کرد که بر عدل او بر او با این از آن
 به او قیاس می بیند و هر شش سهم نصف قوس اندر و نسبت به او
 و به شش شش را بر شش شش رسد و اگر کرد و هر یک بر او
 معرفت نصف را و اگر به شش از شش وقت سهم نصف قوس اندر

تلاوت

بطریق که در احوال شش بر او بر او حاصل کنند و در این سهم می رسد
 نسبت به شش ثابت از شش وقت سهم شش سهم قوس اندر است و به
 ترتیب را بر او بر او بر او بر او بر او بر او بر او بر او بر او
 قوس اندر شش کنند و حاصل را بر شش شش ثابت از شش وقت کنند
 خارج وقت شش شش و اگر بر او بر او بر او بر او بر او بر او بر او
 قوس اندر شش کنند و سهم نصف بر او بر او بر او بر او بر او بر او
 آنجا که هر یک بر عدل او بر او شش سهم نصف را بر او بر او بر او
 و هر شش شش شش کنند تا در هر یک بر او بر او بر او بر او بر او
 وقت را بر او بر او بر او بر او بر او بر او بر او بر او بر او
 بر او بر او بر او بر او بر او بر او بر او بر او بر او بر او بر او
 یکم و اگر می شود به او بر او بر او بر او بر او بر او بر او بر او
 کنیم که حاصل را در نیمه اول را بر او بر او بر او بر او بر او بر او
 و به شش شش که اگر از شش شش است و با او بر او بر او بر او
 شش شش کنیم و اگر بر او بر او بر او بر او بر او بر او بر او

در خند ام در دست چم سبب آفت - مینو با بیه خدیج را بر چیده کلاه
 داشتیم از دهم چید و در تمام آن کافست که زده است سم حنظل
 به با جوا که لطف قطره داشت جو که بر نه بدست سم این
 سم نخلی که خط مستقیم کرد و نیز زنجار چیده و در سر و آفتاب چیده
 بخ میخ از جوا که خط نامیده اند هم چیده بخ این لطف را بر است
 چنانکه در ستر شرح گشت و در آن لطف آفتاب ستر است و میسخت
 بخ حنظل را در دقت و سبب آنکه سبب یک است از لطف کابین تر
 ستر و باغ آفتاب این را بر که زشت با آن از روز و ستر و در ساعت ستر
 که فایده و در ستر بر زده و در ساعت در شش دقیقه که گشته از
 و یک خط مستقیم ساعت بخ و در ستر که در ستر چیده که از آفتاب
 بخ و در ستر چیده که در شش لطف اول از کر که در ستر و آفتاب ستر
 و در ستر چیده که از لطف ستر که در ستر چیده که در ستر چیده که
 بر و آفتاب چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که
 چیده و ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که

عامر که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که
 این لطف که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که
 از ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که
 از لطف که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که
 بر ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که
 از اول ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که
 قاسم که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که
 لطف که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که
 باقی ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که
 به ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که
 تر ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که
 لطف که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که
 لطف که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که
 لطف که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که در ستر چیده که

[illegible]

...

[illegible]

بعد این معلوم شد که سال اول که کواکب نایب را بر سر
 افق کرده اند یعنی هر سه قدر در شرف و عظم گویند و قدر
 سیزده است و عظم و در وسط و انحراف پس است کواکب نایب
 است و فضل بر سر بر سر است و بعد از او قدر ثلث و در وسط قدر سیزده
 و در بر او در وسط قدر سیزده و سیزده و ثلث و در نصف مثل کرده
 از عرض است پس بگویم در قدر که آورده است پس از قدر سیزده
 و در مثل ثلث مثل از عرض و در عظم قدر اول و در شرف سیزده
 مثل بود پس است که انقل الهند سیزده و در افق است الین
 جمیع کواکب در سلم السماء آورده است و در بر او در
 قدر سیزده و سیزده و در مثل و در مثل بر او از عرض است پس
 و در قدر سیزده و در مثل و در مثل بر او از عرض و در عظم
 قدر اول و در شرف سیزده و در مثل ثلث مثل از عرض بود و در
 و بعضی کواکب بر شکل از نایب یا از سیزده یا از آن است
 کواکب و در بر او در سیزده و در آن نایب و در مثل

گویند

گویند و کواکب بر سر و در شرف و در وسط و در سیزده و در
 که آن را عظم گویند و آن عظم یا نایب از قدر اول است و در
 مثل و در قدر ثانی و در سیزده است از قدر ثالث چهار قدر
 چهار قدر و در در شرف و در وسط و در سیزده و در
 و در بر او در سیزده و در مثل و در مثل بر او از عرض است پس
 و در بر او در سیزده و در مثل و در مثل بر او از عرض است پس
 و در شرف سیزده و در مثل و در مثل بر او از عرض است پس
 شرف و در مثل و در مثل بر او از عرض است پس
 و چهار سیزده و در مثل و در مثل بر او از عرض است پس
 که در سیزده و در مثل و در مثل بر او از عرض است پس
 کواکب بر سر و در شرف سیزده و در مثل و در مثل بر او از عرض است پس
 تمام و بعضی نام و در سیزده و در مثل و در مثل بر او از عرض است پس
 کنند و در شرف سیزده و در مثل و در مثل بر او از عرض است پس
 در شمالی منطقه الین است و نام آن است و در شرف سیزده

که بازدهیم او باشد و از اسفل که بند طلوع آن منزل که در
 بروج سطر بود آنرا بر کو بند طلوع آن منزل بدان امام
 سطر بود آنرا این خوانند و در اصل حساب منازل قرار
 بریت و شمس است و است از منطقه البروج که بدان
 آن ملاحظه اند که این باشد و اساسا منازل بدو اسطر
 افتقال که اکب ایشان تغییرند و خانه که در بروج و مقدر
 انقلاب قرار آن بود و بدین وسیع آنکه شمس بریت
 صفت کنیم تا چون خوانند از است آنرا که اکب باشد
 تر برین نزد مردم شربا باشد که عالم آن را برین خوانند
 آن شمس کوکب است پاهفت از کوکب هرده و از آنجمله
 چهار هرده است کی ازق در رابع و باقی از قدر خاص
 اند و در هر صورت که است که میل را کفر و پاهست
 سه بهلوی نهاده یا در در پیش انداخته بجهت شمس
 بر اختلاف احوال و مشاغل طرف مغرب و کوکب

نقش

نقش شمس است و سواهی که گویی که شمس است میان
 صورت و در صورت مسکت الا عند فی الغمان ضلالت
 بیاید و شربا که بان است بعضی بکامان برده اند که
 در هر صورت و آن خط است و از آنرا بجهت آن که بند که در
 بارانی برسد اوداع شود سبب کثرت که در امارات بود
 هم و بان تغییر در است شمس از شرده و بیغیر مال و بطلان
 آن بجهت تغییر کوکب است که بیغیر این منزل است
 از منازل قرار در آن و محوم آنرا نیز گویند و چون نگاه کنند
 در آنوقت که شربا طلوع کند کوکب شرح رک در آن قدر اول
 از جانب شمال یا اطلوع کند و اگر مواضع در این جهت ادا
 رقیب از یک کوکب باشد که میان هر دو مقدار در غیر بالا بود آنرا
 عیون خوانند و رقیب شربا است شمس از عیون بغير از آن
 و نگاه بان چه باز دارند و از هر دو رقیب بر سنگی الی ذی

الغسان است که از امک الاغله که بند و آن بر و
 مردی که خید بود بر بالاسر یا اسناد و یک دست غسان
 گرفته و یک دست تازانند که کب این صورت چهارده است
 از آنکه یک کب از اعظم قدش است بر سر بطلیموس و از
 او سطر قدشانی نزد این صوفی که با صوفی و در آن بر پشت
 منقح از او برود و در او بر منظره باشد و آن کب است
 میان کعب این غسان و قرن شمالی نور و ازین جهت
 او را کعب غسان و قرن الثور خوانند چون برین صفت
 یک نیزه با الاطو کند که یک دست سرخ از قد را در آن
 او بجنب باطل که چهار کب دیگر از آن نماند که هم از او
 داشت بر صورت کتب حرف دال و آن که بر صورت رقم
 بهشت از ارقام هند سه این کب و شش تر از یک است
 دال و نیزه که در نور است این جهت از این اثر که گویند
 را که بر طرف دیگر است نیز از چشم شمالی بوده است و آنکه بر او

دال

دال است شش منی که است و این منزل در آن
 است که منزل چهارم است از منازل قوس سیمه و در آن
 یکصد و یو و قنیت است و نیزه را در این جهت از او
 البتة دانی النجم و ما در النجم خوانند و او را هیچ نیزه گویند و در
 صفت از یک نیزه در وقت که که مخفف فرستاد است شش
 نیزه بود و نیزه را چه بود و سطر را چه بود و در آن چهارده در طایفه
 و میان او و صوفی قنیت و شش و درجه و نیم و مقدار هر دو
 و در جود فرستاد از العین یک ربع بود چنانکه این صوفی
 ممکن بود هر که کب گفته است هر یک که بدین باب لفظ
 نیزه که در شد و مراد همان شش نیزه بود و بعد از آن که این
 قوس است ما بر آن دو کب که در دایره و طایفه که بر آن دو کب که در
 بشرط که مخفف در زیاده برین معانی چنین مراد بود از یک که در آن
 نیزه از او است و معنی آن چهار که نیزه را که بر صورت او
 و شش نیزه که بر صورت او است و در جهت است معانی بالا که در

آنرا دایره اندر نیز خوانند و نام ماه کاه کشانش کو نیدر
 مختار است که آنها کو اکب سبحانی اند متعارف دارند
 مستطوطه منقول است که این تجارت دغایه است واقف بهدا
 و عدم اختلاف نظر آنها در ثبات و دوام بر یک حال مکت
 این دعوت بیان ایشان در نیزه بالا باشد تقریبا
 چون مسدیان ایشان بهیت و بجد رجح کرست
 آنکه در بعضی منها واقع است که بیان ایشان سه نیزه بالا
 سهو است یکی بر کوب بابل و دیگر شمال و جنوب برش
 تند بر که در اعظم قدر است شمالی سرخ شود و در جنوب
 به از او مطهره است نه از او مطهره و چنانکه بهر کفر اندوا
 بر یک کوهی خود بر آید بر بعد و در کوه باین موهنا آورده
 که به بیان شعری مانی و مرزوم سرگزینم است و بیان
 شعور شاد و مرزوم او و در آن دو شماره بر یک
 در شعور اندر نیزه را چه چند بهیت شعور مانع خوانند و بهیت

ادبی است یعنی بود و داد از کوکب کلب اگر است و او بر
 صورت سکیت رنده بر دبال صورت چهار دایره چیه
 او را کلب الجبار گویند و کوکب غفر صورت کلب اگر نرود است
 و این شعور بر دهن است و مرزوم او بر صورت است و است
 او در دهن و در اگر شمالی است شعور مانی کو نیدر بهیت
 و بهیت شام است و داد از مرزوم کلب غفر است و کوکب
 بهیت شعور شام است یا مرزوم او در صورت کلب غفر بهیت
 است و کوکب کلب اگر که شعور مانع است او مرزوم او مانع از او
 گویند و در شعور مانی و غیره در کوه کشان است و در کوه
 در و بهیت شام از بسیار مرزوم و از لغات مرزوم مانی شعور
 و این بهیت و بیان جود او بهیت شعور مانع شام بهیت
 جود انکشت بهیت جنوب کرست و در شعور مانع از جود بهیت
 بر دهن او و این بهیت او را چه گویند و شعور شعور بهیت
 چنان که بهیت که چشمن و شیه و شیه از آنکه آنرا بهیت خوانند

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

ما سس التمام کو نید چه هر یک نیز له را سس کی از نوا بلی
 و این صورت دوا دی اند مستعان داکتر کواکب
 در شمال مجره است و پاهای ایشان بر نفس مجره مرکب
 نفس صورت ایشان شتره است و این مجره سیم است
 که نید و کیر و زماں از آن
 از مجره منطقه البرق که از اینها راجد اگر نید چنانکه بیشتر
 که در شمس و اول راجد و مغرب نزدیک و دوازده از این است
 المقدم و مقدم الدارین که نید و در عقب ایشان بقدره و در
 بالا چهار کواکب می آید بر تقدیر سس فقط مقدس است سس
 سس است و از این است که در بعضی نسخها الفظ متوسع و طول
 است و این را الفظ تقدم سس می خوانند زیرا که این دو کواکب
 شمال ازین چهار کواکب مایه می بیند شرق و این دو کواکب
 به جانب مغرب ازین صورت \odot و ازین بر کون می بیند
 و صورت سس رساند که مجره و غیر از مجره منطقه البرق
 در این بیست مغرب و پشت بیست شمال و کواکب نفس



